

سید محمد کاظم دانش



قسمت دوم
در نخستین مقاله، اسلام
آوردن «عدی» فرزند
«حاتم طائی» سخاوتمند
مشهور عرب را خواندیم
و اینک دنباله ماجرا.

زندگی بی یاد او... : هرگز!

عدی احساس می کرد که اکنون در سن شصت سالگی به تولد دوباره ای دست یافته و تصمیم گرفت در این مرحله نوین، به راستی زندگی کند. آثار این تحول فکری در اخلاق و رفتار او چنان بود که در مدت کوتاهی اعتماد پیامبر (ص) را به خود جلب کرد، به گونه ای که پیامبر اکرم (ص) او را به عنوان نماینده خویش به میان قبیله اش فرستاد.

... «عدی» به قبیله بازگشت، اما این بار وضع او و وضع قبیله «طی» با گذشته تفاوت بسیار یافته بود، همگی اسلام آورده بودند و برنامه زندگی خود را بر اساس تعالیم اسلام، تنظیم کرده بودند و «عدی» به جای آن مالیاتهای سنگینی که قبلاً می گرفت، زکات و صدقات اسلامی خود را از افراد قبیله خود دریافت می کرد و برای پیامبر اسلام به منظور گرداندن چرخهای «حکومت اسلامی» می فرستاد او این سمت را تا زمان خلیفه دوم نیز به عهده داشت و حتی پس از درگذشت پیامبر اسلام (ص) که برخی قبایل سربه شورش در آورده، راه ارتداد را در پیش گرفتند، او وفاداری خود را اعلام کرد و صدقات قبیله را مرتباً برای حکومت اسلامی می فرستاد. (۱)

از این رو هنگامی که وارد مدینه شد و خلیفه دوم او را با سردی پذیرفت، روبه او کرد و گفت: آیا مرا نمی شناسی؟

سال نوزدهم شماره ۱

و خلیفه در جواب گفت، بخدا ترا خوب می‌شناسم، هنگامی اسلام آوردی که دیگران در آتش کفر می‌سوختند و زمانی به شناخت و آگاهی رسیدی که مردم در نادانی بودند تو هنگامی رو آوردی که دیگران پشت کرده بودند و هنگامی ولاداری نمودی که دیگران (پس از درگذشت پیامبر اسلام) پیمان شکستند (۲) و نخستین صدقه‌ای که مایهٔ رو سپیدی مسلمانان گردید، صدقات قبیله طی بود که تونزد پیامبر فرستادی.

و هنگامی که دید سربازان اسلام به خارج از مرز جزیرهٔ العرب گام نهادند، نتوانست خود را به انجام مسئولیتها، قانع سازد و در پیشرفت اسلام سهمی نداشته باشد همگام با دیگر برادران مسلمان در نبردهای عراق و قادیسیه و شام شرکت جست و با نیروی بازو و فکر و تدبیر خویش اسلام را یاری داد.

در این نبردها گرچه فرماندهی سپاه با امثال ابو عبیده و خالد بن ولید بود، اما کسی که هدف عالی دارد در بند نام و آوازه نیست و وجود افرادی که همسلیقه او نیستند سدر راه و مانع پویایی وی نخواهد شد.

عدی در مدتی که در مدینه در حضور پیامبر اسلام (ص) بود حرکات و رفتارهای اصحاب را با کنجکاووی خاصی زیر نظر داشت و از بین آنان بیش از هر کس به «علی بن ابیطالب» که در آن روزهای جوانی در حدود سی و یک ساله بود، دل بست و او را از هر جهت پسندید، ایمان علی (ع) پیش علی، اخلاق و علم و فداکاریهای علی جلب توجه عدی می‌کرد و بین این دو، پیوندی ناگسستنی برقرار ساخت.

این پیوند باعث شد تا علی را همواره الگوی خویش قرار دهد و وی را به عنوان «امام» و مقتدای خود بشناسد و در انتخاب خطمشی، از او پیروی بکند.

ولذا در دوران خلافت ابوبکر و عمر وقتی دید امام به منظور وحدت مسلمانان و پایداری از آیین نوپای اسلام، از حق خویش چشم می‌پوشید، از همکاری و همفکری با خلفا دریغ نمی‌ورزد او نیز آنان را از حمایت خویش بی‌نصیب نکرد تا کیان و اعتبار اسلام محفوظ بماند.

ولی در عین حال خلوص نیت و عظمت شخصیت او هنگامی آشکار گردید، که با روی کار آمدن علی مسلمانان از دوران اختناق و تبعیض دوره عثمان نجات یافتند و با تشکیل حکومت اسلامی اینگونه استعدادها شکوفا گردید و ملت از این گنجینه‌های پسر بها و این سرمایه‌های انسانی بهره‌مند شدند.

* * *

مدت زیادی از برچیده شدن بساط استبداد و تبعیض و روی کار آمدن حکومت عدالت به رهبری امام امیرمؤمنان (ع) نگذشته بود که دنیا طلبان و پرستندگان زور و زور به جنبش افتادند و با خنجر زدن از پشت، فتنه‌ای را آغاز کردند و این خطری است که هر نهضت مردمی و عدالتخواه ممکن است پس از پیروزی با آن مواجه گردد و این هشدار است که باید همه حقیقت‌طلبان و خیر خواهان جامعه به آن توجه کنند. و مسلمانان در هر زمانی باید خود را برای مقابله با این عوامل ضد مردمی آماده سازند.

و بهر حال خبر رسید که طلحه و زبیر، عایشه را همراه خود به بصره برده و شهر را با نیرنگ به تصرف خود در آورده و فرماندار آنجا را دستگیر و زندانی کردند. علی (ع) برای سرکوبی فتنه انگیزان سپاهی فراهم ساخت و آماده حرکت به سوی عراق گردید. در این هنگام عدی با آن ریش سفید و قیافه مصمم به پا خاست و رو به مولایش کرد و چنین گفت:

«ای امیرمؤمنان! اگر اجازه دهی من زودتر از شما حرکت کنم و به قبیله ام‌پروم و آنان را از تصمیم شما اطلاع دهم، شاید بتوانم به تعداد سپاهانی که از مدینه همراهت حرکت می‌کنند، از قبیله «طی» سر باز تهیه کنم».

علی (ع) به او اجازه داد و عدی به سوی قبیله آمد، مردان قبیله پیرامون او گرد آمدند و عدی به آنان چنین گفت:

«ای مردم طی! شما دردوران شرک و جاهلی با پیامبر اسلام (ص) نجنگیدید و با آشوب باز اسلام استقبال نمودید و در زمانی که قباہل دیگر، در اثر نادانی و عدم شناخت کافی، راه ارتداد را در پیش گرفتند، شما به یاری دین خدا شتافتید.

و اکنون امیرمؤمنان علی (ع) سر راه خود به عراق از کنار شما می‌گذرد و من (بر- حسب اطمینانی که به شما داشتم) به او قول داده‌ام که به تعداد سربازانی که همراه او هستند، مردان مجاهد از قبیله شما نیز با او همراه گردند اکنون خود را آماده کنید و همراه او بسج گردید.

شما دردوران جاهلیت به خاطر مقاصد مادی و دنیوی جنگها کرده‌اید، اکنون نوبت آن رسیده که در اسلام برای آخرت و در راه خدا به نبرد برخیزید، پیروزی و سربلندی دنیا و آخرت در این است (گشتن و گشته شدن در راه خدا سرفرازی است) و من شما را برای کسب سرفرازیهای دنیا و آخرت دعوت می‌کنم و در حضور امام، وفاداری شما را ضمانت کرده‌ام، شجاعت و مردانگی شما مایه افتخار من است. شما در میان عرب از سال نوزدهم - شما ره -

عزت و احترام خاص برخوردارید و امکانات مالی نیز دارید زیادی اموالتان را برای جنگ اختصاص دهید و اسبهای نجیبان را در راه نبرد مسلحانه به کار بندید علی که از اینجاعبور می‌کند چهره‌های سرشناس مهاجران و انصار و اصحاب بدر و مجاهدان صدر اسلام در التزام رکاب او هستند شما نیز دوشادوش برادران خود حرکت کنید».

این راهی است که برای افراد زنده شادی و پیروزی و برای شهیدان زندگی جاودانه و روزی با برکت به ارمغان خواهد آورد.

(بل احياء عندهم برزقون)

صدای فریاد مردم بلند شد و آمدگی خود را برای جانبازی در اسلام و در رکاب امام اعلام نمودند. و هنگامی که سپاه علی به آن منطقه رسید مردم قبیله از پیرو جوان به استقبال اوفتند، پیرمرد قد خمیده‌ای جلو آمد. بادت لرزان خود، ابروان سفید و افتاده را بالا زد و نگاهی به امیر مؤمنان انداخت و چنین گفت:

— تو پسرابی طالبی؟

— آری

— «مرحبا! آفرین بر تو، خوش آمدی، تو وسیله‌ای هستی که ما را از آتش دوزخ نجات خواهی داد و این عدی ما، ما و تو را با هم آشنا ساخت و ما باید پیام تو را به تمام مردم جهان برسانیم، به خدا سوگند اگر ما با تو بیعت هم نکرده بودیم وظیفه داشتیم تو را یاری دهیم به خاطر بستگی و قرابتی که با پیامبر اسلام (ص) داری و بخاطر سوابق درخشانی که در اسلام داری و من در شکستم که با این همه خوبیها و حقتلپسها که تو داری چگونه قریب حق ترا نشناختند! و دیگران را بر تو مقدم داشتند؟ بخدا سوگند تمام افراد قبیله ما آماده جهاد هستند، و همگی با تو خواهیم آمد مگر کسانی را که خودت برای ماندن اجازه دهی» و سیزده هزار سرباز نیروی سواره نظام از این قبیله بزرگ همراه علی رهسپار بصره شدند. (۳)

